

نقد و بررسی دیدگاه سارتر در مورد دروغ و سوءباور

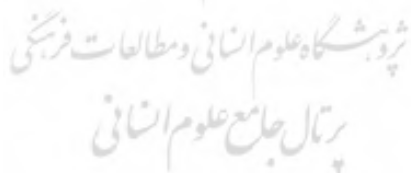
مسعود رضا یوحنايي^۱

غلام عباس جمالی^۲

چکیده

ژان پل سارتر^۳ فیلسوف فرانسوی و یکی از پنج فیلسوف مطرح مکتب اگزیستانسیالیسم^۴ است، که علاوه بر فیلسوف بودن به عنوان رمان‌نویس، نمایش‌نامه‌نویس و منتقد نیز مطرح می‌باشد. در این مقاله می‌خواهیم به بررسی نظر سارتر در باب سوءباور بپردازیم. سارتر معتقد بود دروغ کتمان حقیقت است و مفهوم این امر آن است که انسان کاملاً از آنچه دارد انجام می‌دهد آگاه است. او معتقد بود این که روانشناسی می‌گوید انسان ناخودآگاهانه برخی امور را سانسور می‌کند قضیه‌ای کاملاً اشتباه است زیرا شخص در این مرحله از روی آگاهی کامل به خود و دیگری دروغ گفته است. در صورتی که شخصی که سوءباور^۵ دارد مابین دانستن و ندانستن قرار دارد. این مقاله می‌خواهد این مطلب را نتیجه بگیرد که صحبت سارتر به دلیل خلط مبحث فلسفه با روانشناسی باعث ایجاد اشکال در نظریات او می‌شود زیرا سارتر می‌خواهد بگوید ناخودآگاه وجود ندارد اما دلیل کافی برای آن ارائه نمی‌دهد.

واژگان کلیدی: سارتر، دروغ، حُسن باور، سوء باور، ناخودآگاه و خودآگاه.



۱. کارشناسی ارشد فلسفه از دانشگاه مفید، نویسنده‌ی مسئول، Masoodrezayouhanaei@gmail.com

۲. دکتری فلسفه، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج Jamaliabbasp@gmail.com

3. Jean-Paul Sartre (1905 – 1980)

4. Existentialism

5. Bad Faith

مقدمه

سارتر در سال ۱۹۰۵ میلادی چشم به جهان گشود. وی شاید بیشتر از آنکه یک فیلسوف مهم باشد یک رمان نویس مطرح به شمار می‌آید. او رسائل مهمی در باب فلسفه دارد که مهم‌ترین آن کتاب هستی و نیستی^۱ است. سارتر را به عنوان فیلسوفی که تمام بنیاد فکری‌اش روی اصالت وجود و هستی‌شناسی پایه‌ریزی شده می‌شناسند. «او بطور عمدۀ از هوسرل^۲ و هایدگر^۳ و بگونه‌ای ژرف از هگل^۴ وام می‌گیرد، اما مضمون‌هایش را با دانایی حرفه‌ای که از آن اوست، پرداخت می‌کند.» (بلکهام، ۱۳۹۱: ۱۶۹) شاید سارتر را بتوان یک فیلسوف نوکانتی^۵ به شمار آورد همانطور که بلاکهام^۶ می‌گوید توانسته با خلاقیت و ظرافت خاصی نظرات خودش را بیان کند. سارتر در سال ۱۹۸۰ درگذشت. در ادامه می‌خواهیم به بررسی مبحث دروغ از نگاه سارتر بپردازیم.

سارتر می‌گوید در واقع دروغ گفتن نوعی تناقض گویی است زیرا آنچه فرد دارد از آن صحبت می‌کند به واقع در عالم خارج رخ نداده است. مانند جمله‌ای که در مقدمه کتاب کلفت‌ها آورده است: «آگاه باش. اینان آفریده‌های خیال من هستند. [و] وجود ندارند.» (ژنه، ۱۳۴۷، ص. ۹) مانند: من با علی و سعید دوست هستم. حال دیروز علی را ملاقات کردم. امروز سعید از من می‌پرسد از علی خبر داری. اگر من بگویم نه چون چیزی خلاف واقع را ارائه دادم سختم کذب و دروغ است. این مسئله نوعی نفی واقعیت را در درون خودش دارد. که فرمول منطقی آن این می‌شود به عبارتی نمی‌شود هم الف درست باشد و هم نقیض الف.

سارتر معتقد است مفهوم دروغ با دیگری (انسانهایی غیر خود از هر شخص) پیوند دارد زیرا دروغ زمانی شکل می‌گیرد که انسان قصد فریب شخص دیگر را داشته باشد. چنین شرط منطقی را نمی‌توان ادعا کرد و دلیل این فریب کاری چیزی جز تسلط^۷ بر شخص دیگری نیست. اینکه آیا علت دروغ گفتن این است که لذت را برای انسان در حال یا آینده فراهم می‌کند. و برای تعریف این مهم باید حُسن باور^۸ را هم تعریف نماییم. اما مفهوم حُسن باور در مقابل مفهوم دروغ قرار دارد. سارتر این طور حُسن باور را این طور تعریف می‌نماید: حُسن باور عبارت از این است که آنچه هستیم

-
1. Being and Nothingness
 2. Edmund Husserl (1859 – 1938)
 3. Martin Heidegger (1889 – 1976)
 4. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770-1831)
 5. Neo-Kantianism
 6. H. J. Blackham (1903 – 2009)
 7. Dominance
 8. good faith

باشیم گرچه انسان هرگز نمی تواند به طور کامل آنچه که هست باشد. و تنها نحوه اصیل زندگی کردن حُسن باور داشتن به خود است. پس وظیفه‌ی انسان است که حُسن باور داشته باشد و هیجان خود خواهی که سعی در عوض کردن حُسن باور و تصمیم او را دارد از طریق وجدان از میان بردارد. (سارتر، ۱۳۹۴، ص. ۱۲۰) به نظر سارتر وجدان از سه عامل ناشی می شود: ۱- احساس ۲- ادراک ۳- تصور. (سارتر، ۱۳۴۸، ص. ۱۷) در یک تعریف کلی مشخص می شود سوءباور یعنی شخص نسبت به افکار و رفتار خودش سوءظن دارد به عبارت دقیق تر با خودش صادق نیست و اعمالش و اندیشه‌هایش را منطبق با منویات و درونایات خودش نمی داند. مثل شخصی که واقعاً عاشق کسی نیست ولی طوری نزد خود و دیگری جلوه می دهد که عاشق اوست.

دروغ از نگاه سارتر

سارتر معتقد است انسان گاهی از روی اشتباه یک چیز را می گوید. زیرا حقیقت برای او روشن نیست. حال اگر در اینجا خلاف واقع حرف بزند دروغ نگفته است. (سارتر، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۰) به طور مثال از انسان آدرسی را می پرسند او شاید در آن زمان حضور ذهن کافی نداشته باشد و آدرس را اشتباه بگوید. البته سارتر برای این مورد اصطلاحی را مشخص نکرده است. اما یک بار شخص حقیقت را دانسته کتمان می کند زیرا در پی فریب دادن است. سارتر در اینجا عمل چنین شخصی را فاقد هستی می داند. زیرا شخص دروغ گو علاوه بر هستی دیگری هستی و حقیقت خودش را نیز نفی کرده است. چرا که سارتر معتقد بود: «آدمی همواره می تواند چیزی را فراتر از آنچه برای آن آفریده شده پدید آورد، زیرا همیشه از واقع بودگی خویش فراروی و استعلا دارد.» (فلین، ۱۳۹۱، ص. ۹۹) و تنها انسان است که از چنین ویژگی برخوردار است. او آزاد است و باید مسئولیت اعمالش را نیز بپذرد. انسان به وسیله‌ی آزادی خود است که موقعیت (شرایط زندگی) خودش را تعریف می کند پس باید مسئولیت آن را هم به عهده بگیرد. در این مقاله سعی خواهد شد علاوه بر توضیح دیدگاه سارتر درباره دروغ و سوءباور به برخی از اشکالات دیدگاه‌های او نیز بپردازیم.

سارتر در کتاب هستی و نیستی معتقد است: انسان علاوه بر جهان خارج باید با اضداد درونی خویش نیز در نبرد باشد پس انسان همواره از طریق امر دیگری در وجود خودش در حال نفی کردن امور مختلف است. اساساً سخنی که کذب محض است آغازش از زمانی است که فرد دروغگو سعی می کند حقیقت را از دیگری نهان نگاه دارد. در واقع شخص حقیقت را می داند اما تمام تلاش او این است که شخص دیگری از آن مطلع نشود. سارتر معتقد است انسانی که سوء باور دارد دروغ می گوید. (سارتر، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۲) پس باور و سوء باور باید از نظر او به چیزی ارجاع داشته باشد اما آن چیست؟

1. Jean-Paul Sartre (1905-1980)

2. situation

سارتر معتقد است که سوءباور باعث ایجاد حس دلهره می‌شود و عامل اصلی آن زبان و گفتار است که سارتر در کتاب هستی و نیستی زبان را این گونه معرفی می‌کند: یک انسان ساخته شده یا یک انسان ثانوی است که رابطه‌ی من و دیگری را فراهم می‌سازد. و بسیاری از مسائل روانی و فیزیولوژی را زبان می‌تواند حل و فصل کند. در واقع من آنچه را بیان می‌دارم هستم. و زبان من هستی برای خود را به هستی برای دیگری تبدیل می‌کند. (سارتر، ۱۳۹۴، ص. ۱۱۸) سارتر به عمل و عکس‌العمل در این باره معتقد است و این طور می‌نویسد: «دروغ می‌گوید، دو سه کلمه که بگویم به سرفه خواهد افتاد.» (سارتر، ۱۳۹۰، ص. ۳۸) از منظر سارتر زبان واقعی: «یعنی همان زبانی عاری از اغراق – [که] عبودیت انسان را در پی دارد.» (سارتر، ۱۳۸۷، ص. ۱۹۴) نمونه‌های این مسئله را در اکثر کتاب‌های سارتر چون کلمات^۱ و چرخنده^۲ به وضوح دیده می‌شود. او در کلمات این طور می‌نویسد:

«من به خودم دروغ می‌گویم، [تا] وانمود کنم که در خطرم تا بر شکوهم بیفزایم: وسوسه‌ها یک لحظه هم سرسام آور نبودند، از رسوائی بسیار می‌ترسم، زیرا می‌خواهم مردم را به شگفتی بیندازم، از طریق فضیلت‌هایم است. این پیروزی‌های آسان قانعم می‌کنند که دارای یک نیکی طبیعی‌ام، همین بس که خودم را رها کنم تا غرق ستایشم کنند.» (سارتر، ۱۳۸۹، ص. ۲۹)

او در کتاب چرخنده این طور می‌نویسد:

هلن: «از همان بار اولی که دیدمت، شیفته‌ات شدم، اما از روی خشم به تو دروغ گفتم.» (۱۳۶۴، ص. ۲۴۰)

همچنین در کتاب سن عقل^۳ این چنین می‌نویسد:

«به قدری از گول زدن خودت هراس داری که از ترس آن که به خودت دروغ بگویی حاضری در بهترین ماجرای جهان شرکت نکنی.» (۱۳۹۰، ص. ۱۷)

یا مردگان بی کفن و دفن^۴ این طور می‌نویسد:

کانوریس: «من نمی‌ترسم. به آن‌ها دروغ گفتم. من نمی‌ترسم. ولی آخر حق نداریم برای هیچ و پوچ بمیریم.» (۱۳۸۸، ص. ۹۲)

در شیطان و خدا^۵ این طور می‌نویسد:

-
1. The Words
 2. L'Engrenage
 3. Age of Reason
 4. The Victors / Morts sans sépulture
 5. The Devil and the Good Lord

هانریش: «عالمأ و عامداً به آنها دروغ می‌گفت، تا پست ترین شهواتشان را تحریک کند، آنها را می‌داشت تا پیر مرد را بکشند.» (سارتر، ۱۳۴۹، ص. ۱۰۹) و در جملات بالا شاهد بودیم که انسان به دلیل مسائلی چون خودنمایی، خشم، ترس، آزادی و تحریک دیگری به خود و دیگری دروغ می‌گوید. در نمایش نامه‌ی زنان تروا می‌نویسد:

«سراهنگ: دروغی بزرگ تر از خوشبختی نمی‌توان یافت. آدمی به ظاهر آن خیره می‌شود بی‌آنکه بتواند جانور مهبیی که در آن پنهان است را ببیند.» (سارتر، ۱۳۹۰، ص. ۵۶)

حُسن باور از دیدگاه سارتر

از منظر سارتر «زمانی یک امر صادق است که تنها در قالب واژه‌ها نباشد بلکه [باید] به عمل در بیاید. او این طور می‌نویسد: اگر در راه تحقق عدالت کوشش نکنیم، صحبت کردن از آن به چه درد می‌خورد.» (سارتر، ۱۳۶۴، ص. ۲۴۰) در مقدمه متنی که مصاحبه‌ای با سارتر داشته به این خاطره از سارتر اشاره می‌شود: وقتی سارتر کودک بود مادام پیکار پرسش نامه‌ای به او داد و از او خواست که بگوید عزیز ترین آرزوی شما چیست؟ به یقین جواب داد: سرباز بودن و انتقام مردگان را گرفتن. مادام پیکار به مسخرگی گفته بود «می‌دانی آقا کوچولو، این کار وقتی جالب است که آدم راست بگوید.» (مصطفی رحیمی: ص. ۷) یعنی زمانی حُسن باور شخص نمایان می‌شود که به جای حرف عمل کند. بنابراین سارتر معتقد است «دلایلی وجود ندارد که فلان شخص داری سوءنیت(سوءبار) نباشد، اما من اعلام می‌کنم او داری سوءنیت است و نیز اعلام می‌کنم که تنها راه منطقی، راه حسن نیت (حسن باور) است.» (سارتر، ۱۳۸۹، ص. ۷۰)

در همان هستی و نیستی سارتر می‌نویسد: انسان وقتی عملی انجام می‌دهد که خود را به عنوان موضوع آن قضیه قرار دهد تا به خود آزادی ببخشد اما اگر همین شخص بخواهد خود را به طور کامل پاک (آنچه که هست) جلوه دهد یعنی هستی خودش را انکار می‌کند، زیرا چنین چیزی امکان پذیر نیست. همانطور که رونالد ای. سانتونی^۴ اشاره می‌کند: «سارتر معتقد بود من فقط نمی‌خواهم درگیر سوءباور باشم در انتها تلاشم این است که فقط دو مفهوم را بنا گذارم و آن وقتی است که من خودم را می‌فریبم [اما] در حقیقت من خودم را نمی‌فریبم [بلکه] به این طریق که من در معرض فریفتن هستم چرا که من همیشه این طور بوده‌ام و در همان لحظه وقتی که من می‌خواهم خودم را خارج از سوءباور قرار دهم من الزماً در سوءباور هستم با ارتباطی که با این موقعیت دارم در سوءباور قرار دارم.» (santoni, 1978: 392)

اما شخصی که سوءباور دارد از خودش در حال گریز است. و هدف از حُسن باور این است که بازتابی است از هستی انسان، به مانند زمانی که ما خود را در مقابل آینه نگاه می‌کنیم. پس حُسن باور اگر

1. Les Troyennes

2. Ronald E. Santoni

مانند آینه شد نمی تواند انسان را غیر از آنچه که هست جلوه دهد. حُسن باور جوهر انسانی است که باعث می شود روح و جسم آرامش پیدا کنند و به همان نسبت به همه چیز تردید دارد. اما شخصی که سوءباور دارد خود را غیر از آنچه که هست جلوه می دهد. اما در حُسن باور تردید راهی ندارد. تمام هستی انسان از باور اوست پس اگر این باور نابود شود سوء باور جای آن را می گیرد و جرات و جسارت و سایر عواطف انسانی را نابود می کند. و تنها از طریق باور که زیر بنای اصلی هستی زندگی آدمی را تشکیل می دهد این امر انجام می پذیرد. اما نیستی ریشه اش در قضاوت منفی است. نیستی زمانی است که هستی در کار نباشد اما عدم یا نیستی را بدون وجود نمی توان فرض گرفت پس نیستی باید در وجود هستی باشد. این تنها هستی است که می تواند از بین برود یعنی نیستی از خود حقیقتی ندارد. نیستی و هستی لازم و ملزوم یکدیگرند مانند اثبات و نفی. پس هنگامی که شخص دیگری را مورد پرسش قرار می دهم یا احساسات شخصی را تحریک کنم یعنی هستی دارم. حال از منظر سارتر نیستی تنها یک مفهوم ذهنی است و تنها صفت آن یک نوع دگرگون شده همان انکار است. انسان چون عمل دارد خود را از اشیا چون سنگ و چوب جدا می سازد. اما هنگامی که حُسن باور نداشته باشم چون به وسیله اعمالم خودم را از طریق بدنم به دیگری، عرضه می کنم هستی خود را نفی می کنم و فرقی با شیء بی جان چون سنگ ندارم. گرچه از منظر سارتر سنگ می تواند خودش باشد اما انسان به این مهم هرگز نمی رسد. زیرا انسان همواره در کشمکش بین خودش است و از طرفی می خواهد دیگری را در تملک خود داشته باشد. (Sartre, 1971: 66) از طرفی دیگری هم همین قصد را دارد و هر دو می خواهند خود را از طرف مقابلشان فراری دهند. زیرا در واقع هرکس تنها به آزادی خودش احترام می گذارد. که سارتر آنرا ایده آل غیر تصویری می نامد.

سوءباور از نگاه سارتر

سارتر به مانند هگل در اینجا دو نقش را یکی با عنوان قربانی و یکی را با عنوان جلاد مشخص می کند. جلاد به صورت قربانی در می آید، از درون قربانی می شود و جای او را می گیرد. جلاد به صورت قربانی در می آید، خود به نحو ی قربانی می گردد. جلاد و قربانی، زوج نامتعادلی را تشکیل می دهند که قربانی آن تبدیل به میل جلاد شدن می گردد، و جلادش، نابودی خویش را در چشمان قربانی می بیند.^۱ (سارتر، ۱۳۹۴، ص. ۵۲۱) سارتر معتقد است «هر کس متعذر به جبر می شود، فردی است دارای سوءباور. اما سارتر در ادامه می گوید که سوءباور نوعی دروغ است زیرا آزادی دیگران را به طور کامل کتمان می کند.» (سارتر، ۱۳۸۹، ص. ۶۹)

به نقل از جفری گردون^۲:

۱. با توجه به نوشته‌ی مصطفی رحیمی در کتاب زمان ویژه نامه‌ی سارتر، صفحه‌ی ۱۷

«[سارتر] سوء باور را به عنوان "دروغ یک فرد به خودش" توصیف می‌کند اما برای قرار دادن نکته به این سادگی که این امر خطری را در نظر می‌آورد که [به موجب آن] سارتر بین "دروغ" به خود و آنچه که بعدها دروغ ایدآل می‌نامد تمایزی مهمی را به دست می‌آورد. " (Hymers, 1989: 397)

«از نگاه سارتر روی و ریا نوعی خود فریبی است. روی و ریا (سوءباور) دروغی است که به خودمان می‌گوییم تا به این وسیله از اختیار طفره برویم. حالتی است که آگاهی آدمی بسیار در معرض آن است.» (واربرتون، ۱۳۹۱، ص. ۲۸۴) پس این نوع عمل ساختگی و مصنوعی می‌باشد. به طور مثال خود سارتر در مقالاتی درباره نمایش این گونه اظهار می‌دارد: «بازیگر، یعنی شخصیت خیالی، [که] از میان می‌رود و شخصیت واقعی به من می‌نگرد، و این البته اشتباه بازیگر است که شخصیت واقعی خود را جانشین شخصیت خیالی کند.» (سارتر، ۱۳۸۷، ص. ۲۱)

به طور مثال نوع نگاه سارتر در مورد کلفت‌ها نمایش ژان ژنه؛ سارتر اینطور تحلیل می‌کند که این دو برای این سوء باور دارند که خودشان نیستند به این قصد که خود و دیگری را فریب دهند. «موقعی که به خلوت مشترک خود باز می‌گردند، بار دیگر به چهره حقیقی خود در می‌آیند اما موقعی که تنها هستند، بازی می‌کند. کلر تقلید مادام (ارباب خود) بودن و سولانژ تقلید کلر بودن را در می‌آورد. اما بر خلاف میل خود منتظر مادام هستند که موجب فرو افتادن نقاب آنان خواهد شد و به وضع واقعیشان به عنوان مستخدم در خواهند آمد.» (ژنه، ۱۳۴۷، ص. ۲۲) پس این دو طرحی را که باید برای هویت خود متصور سازند چیزی جز یک ادای ریا کارانه که خودشان به آن واقفند نیستند. در واقع سارتر " میان عمل^۴ و ادا^۵ فرق می‌گذارد. ویژگی عمل کارایی آن است، قدرت تاثیر آن در واقعیت است؛ عمل می‌تواند واقعیت را تغییر دهد، در حالی که ادا تظاهر به عمل است، صورت و ظاهرش به عمل می‌ماند، ولی هیچ تاثیری در واقعیت ندارد." (سارتر، ۱۳۸۷، ص. ۱۶۳)

از منظر سارتر شخصی که سوءباور دارد بین خود و وجدانش درگیر است یعنی نمی‌تواند باوری بین خود و وجدانش به صورت همسو داشته باشد. سارتر معتقد است فردی که سوءباور دارد: «آنچه می‌خواهد نمی‌کند، آنچه می‌کند نمی‌خواهد.» (سارتر، ۱۳۹۰، ۲۸۴)

به نقل از گاتپلین ماهیت و شکل خود فریبی از منظر سارتر به این شکل است: «ایده ی خود فریبی در دوسطح مسئله ساز است اول اینکه به نظر می‌آید یک چیزی به صورت تناقض خرافی آمیز درباره‌ی آن هست از دیدگاه تحلیلی. اما دوم آن ارائه‌ای است که به نظر می‌رسد

-
1. Un Theatre De Situations
 2. Les Bonnes
 3. Jean Genet (1910 – 1986)
 4. acte
 5. geste

آنچه که یک جنبه‌ی بنیادی و فراگیر زندگی انسانی است. سؤال های خیلی ژرفی درباره بهانه تراشی آن و ارتباط آن با عامل و عمل وجود دارد.» (Barker, 2002: 46)

از منظر سارتر وجدان نخستین عمل انعکاسی اشتباه را به ما نشان می‌دهد زیرا «وجدان ما مرکز بسیاری از چیزهای شبیه به هم است و این چیزهای شبیه‌ی بهم همان تصور اولی ما بوده است که با وهم و خیال ما مخلوط شده.» (سارتر، ۱۳۴۸، ص. ۱۳) البته سارتر در ادامه می‌گوید شخص به سوءباور خود در اینجا آگاه است زیرا خود آگاهی وجدان دلیل است که به هستی خود، آگاه است. پس امر مثبت در وجدان او راهی ندارد. سارتر معتقد است: همگی ما می‌توانیم وضعیت های را به یاد آوریم که در آنها تمام امکانات را به گونه ای فراهم کرده‌ایم. تا فردی دیگر جای ما تصمیم بگیرد. (تودی، رید، ۱۳۷۹، ص. ۳۷۱) او می‌گوید پس انسان تنها مسئول خویش است. با این کار ما خود خط مشی کلی زندگی خود را تعیین می‌کنیم. با این کار تصمیم می‌گیریم شخصیت‌مان چگونه شکل گیرد. یعنی خود را می‌آفرینیم. «بسیاری افراد از رویارویی با این آزادی و این مسئولیت می‌هراسند و از آن می‌گریزند و وانمود می‌کنند که قوانین و قواعد موجود دست و پای آنها را بسته است. ولی سارتر این را «بی‌صداقتی» می‌نامد.» (مگی، ۱۳۹۲، ص. ۲۱۷)

سارتر دو نقش را در رمان خلوتگاه^۱ با نام‌های گارسین و استل در نظر می‌گیرد، که بودن شخص سومی با عنوان اینس همه چیز بهم می‌ریزد. در کل سارتر معتقد است دورویی متقابل با یک شخص سوم بهم می‌ریزد. (تودی، رید، ۱۳۷۹، ص. ۶۶) سارتر معتقد انسانها از ابزار مثل زیبایی برای فریب دادن شخص مقابل شان استفاده می‌کنند. مانند این جمله در رمان خلوتگاه: «اینس: ها! ها! من آینه چکاوک‌ها هستم؛ چکاوک کوچولوی من، در چنگ منی! هیچ ماتیکی وجود ندارد. ذره ای هم. ها؟ اگر آینه شروع به دروغ گفتن می‌کرد؟ اگر من چشم‌هایم را می‌بستم، اگر حاضر نمی‌شدم نگاه کنم، تو باتمام این زیبایی چکار می‌کردی؟» (سارتر، ۱۳۹۰، ۴۴) به عبارتی سارتر معتقد است انسان باید ظاهرش با باطنش هم‌خوانی داشته باشد یعنی به گونه‌ای نباشد که با ظاهر قصد فریب خود یا دیگری را داشته باشد. مثالی در همین از سارتر به این شرح است:

انسانی که نقش یک پیش‌خدمت را به عهده دارد، یعنی پیش‌خدمتی تعیین‌کننده‌ی نقش وجودی اوست. مثل این است که نقش بازی می‌کند. حرکات او اغراق‌آمیز است: نحوه‌ی خم و راست شدنش در برابر مشتری‌ها یا نحوه‌ای که سینی را به حالت تعادل نگه می‌دارد به مانند حرکات یک آدم آهنی است که سر و بی‌روح و مصنوعی هستند..... پیش‌خدمت، هر قدر هم که سخت‌کوشی به خرج دهد تا به نقشش در آید نمی‌تواند به آن شکل که دواتی دوات است پیش‌خدمت باشد. (سارتر، ۱۳۹۴، ص. ۱۱۵-۱۱۶) سارتر معتقد است افرادی که حاضرند زیر دست کسی باشند که به آنها زور می‌گوید افرادی هستند که بردگی را می‌پسندند تا با آنها همچون یک شی رفتار شود. (احمدی،

۱۳۸۴، ص. ۲۴۳) این نوع انسان‌ها حقیقت را می‌داند اما آن را انکار می‌کنند. این نوع انسانها اختیار را برای خود در نظر نمی‌گیرند. سر سپرده‌اند به خود دروغ می‌گویند. سارتر می‌گوید: «شوق به بازی اساساً شوق به بودن است.» (سارتر، ۱۳۹۱، ص. ۷۹) زیرا تمام انسانها در چنین وضعی قرار می‌گیرند و سارتر در همین راستا می‌گوید «ارتباط دورویی با آگاهی از خود، امری است که می‌تواند جهانشمول باشد.» (تودی، رید، ۱۳۷۹ ص. ۳۶)

از منظر سارتر دو نوع سوءباور داریم. یک نوع سوءباور مانند تمثیلی است که سارتر می‌آورد: شخص مانند به خواب رفتن خود را در سوءباور قرار می‌دهد و مانند خواب دیدن دچار سوء باور می‌شود. (سارتر، ۱۳۹۴، ص. ۱۲۸) بابک احمدی در آنچه سارتر می‌نوشت این دو نوع سوءباور را اینگونه شرح می‌دهد: سوء باور دو نوع است:

۱- فرد خود را استعلاء ناب می‌پندارد. همیشه خود را فراتر از هر وضعیت قرار می‌دهد، در نتیجه نه برمی‌گزیند و نه مسئول است. (چون سارتر انسان را آزاد می‌داند این نوع نگاه را سراسر جبری و غلط می‌داند.)

۲- فرد استعلاء را به طور کامل رد می‌کند، خود را هم چون ابزاری بی‌اختیار می‌داند و ارزش‌ها را مرتبط به زندگی راستین خود نمی‌شناسد. او در این حالت تمامی ارزش‌ها و معناهای زندگی خود را چیزهایی می‌داند که از پیش وجود داشته‌اند، و او فقط باید آنها را بپذیرد و آرام زندگی کند. (۱۳۸۴، ص. ۲۴۴) در کل آنچه در این سطور به وضوح دیده می‌شود سنت شکنی است که سارتر ارائه می‌دهد و اینکه هر شخص می‌تواند به نوعی سنت سازی کند، تنها با این دلیل که آزاد است. پس سارتر شخص غیراصیل را اینگونه تعریف می‌کند: «می‌توانیم شخصی که زندگیش را مطابق فرمان یا انتظار همه سپری می‌کند، غیر اصیل توصیف کنیم.» (فلین، ۱۳۹۰، ص. ۱۰۹)

سارتر معتقد بود: «انسان می‌تواند بر این هیجانات غلبه کند زیرا بیشتر اوقات این انسان است که ترس را برای خود خلق می‌کند. اساس حقیقت انسانی همان است که بروز می‌دهد.» (۱۳۸۹، ص. ۴۸) دلهره تشخیص این است که آزادی تام من، مسئولیت کامل من نیز هست که موقعیت‌ام را تعریف می‌کنم و معنای دنیایم را برمی‌گزینم. (لاوین، ۱۳۸۴، ص. ۴۵۹) اما این موقعیت چیست در واقع انسان در مجموعه اوضاع و احوال عینی قرار دارد و آنچه شخصیت‌اش را می‌سازد همین موقعیت اوست که در آن قرار دارد. در واقع آنچه به او هویت داده همان مسئله مکانی یا جغرافیایی مسائل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و حتی تاریخی که به آن واقع بودگی می‌گویند. به نقل از توماس فلین: «انسان می‌تواند از طریق نسبت و ارتباط خود با واقع بودگی‌شان (شرایط زندگی) از این داده شدگی‌ها (آنچه تحمیل شده) (فراتر روند)) برای مثال با شرمندگی یا غرور، کناره‌گیری یا طرد کردن، با امیدواری یا ناامیدی.» (۱۳۹۰، ص. ۱۸۶) یعنی همان امور انتسابی و اکتسابی که انسان با آنها خود را تعریف می‌کند. واقع بودگی مانند شخصیت فرانتس در کتاب سن

عقل سارتر که چنین می‌گوید: «من هرگز انتخاب نمی‌کنم. مرا انتخاب کرده‌اند. نه ماه قبل از تولدم، اسمم را، کارم را، اخلاقم را، سرنوشتم را دیگران انتخاب کردند. به شما گفتم که این وضع را، این حس مجرد را به من تحمل کردن و شما باید به فراست دریافته باشید اگر که دلیل اساسی در کار نبود من تن به اسارت نمی‌دادم.» (سارتر، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۸) به عبارت دیگر آنچه شخصیت او را ساخته است عبارتند از مسائل نژادی، سطح خانواده و در کل مجموعه‌ای که فردیت شکل داده‌اند. پس فرانتس دچار سوءباور است زیرا انسان غیر از امور انتسابی که به او تحمیل می‌شود می‌تواند خود را با امور اکتسابی مانند حرفه، اخلاق، در کل ظاهر و باطنش تعریف کند. در واقع «در موقعیت بودن یعنی با جهان و مردم جهان در حال تعامل و تاثیر و تاثیر بودن، یعنی روابط مشخص متقابلی با جهان و با موجودات ذی شعور جهان برقرار کردن و این، به لفظ دیگر، وجود (حصولی) داشتن است.» (سارتر، ۱۳۸۸، ص ۳۰۲، ۳۰۳) یعنی شالکه هویت انسان در دستان خود اوست.

انسان چون آزادانه دست به انتخاب می‌زند همواره دلهره دارد اما او باید با خودش صادق باشد زیرا تمام آنچه را که انتخاب کرده است خودش مسئول آن است. از نظر سارتر زمانی عمل انسان اخلاقی نام دارد که کلی باشد «یعنی دیگران را هم مثل خود به انتخاب چنین کاری ترغیب کنم.» (فرجی، ۱۳۸۹، ص. ۱۰۷) زیرا سارتر می‌گوید «انتخاب معرف منش انتخاب کننده است.» (سارتر، ۱۳۸۷، ص. ۱۸۳)

این جمله در کتاب سن عقل آمده است: ماتیو فکر کرد: "من تنها ماندم." تنها ولی نه آزادتر از قبل. روز قبل به خود گفته بود "چه خوب بود اگر مارسل وجود نداشت." ولی این یک دروغ بود. هیچ کس سد راه آزادی من نشده، این زندگی من است که آن را جذب کرده است." (کیا، ۱۳۹۰، ص. ۴۰۷) طبق تعریف سارتر ماتیو شخصیت اصلی داستانش در اینجا سوءباور دارد. سالامون معتقد است: «سارتر برای گسترش مفهوم سوء باور می‌خواست تمایزی را بین دروغ گفتن به خود و دروغ گفتن به طور عمومی قائل شود.» (Solomon, p.1) مانند مثالی که سارتر در نکراسوف^۱ به آن اشاره می‌کند:

«ژرژ: [آیا] دروغ‌های فعلیت در جهت منافع عمومی نیستند؟ این‌ها هم عین همان‌ها هستند. سییلو: بله، همان‌ها هستند: اما من آن‌ها را بدون تضمین دولت می‌گویم. در روی زمین فقط من می‌دانم که تو چه کسی هستی، همین خفه‌ام می‌کند: جنایت من این نیست که دروغ می‌گویم، بلکه این است که به تنهایی دروغ می‌گویم.» (سارتر، ۱۳۹۰، ص. ۱۹۶، ۱۹۷) سارتر اما معتقد است کسی که دروغ می‌گوید با وجدان خود بر سر ستیز است چرا که تنها بهانه دارد این است که دیگران اینگونه نمی‌کنند زیرا می‌خواهد با دروغ گفتن خود به دیگران بگوید که عملش داری ارزش کلی

1 . Shauna Solomon

2 . Nekrassov

است و این طور ادامه می‌دهد «[پس] هنگامی که وجدان در حجاب قرار می‌گیرد، دلهره تجلی می‌کند.» (سارتر، ۱۳۸۹، ص. ۳۴، ۳۵)

رابطه‌ی آگاهی و دروغ در اندیشه‌ی سارتر

سارتر در کتاب هستی و نیستی می‌نویسد: انسان در برابر هستی خودش حالت نفی و اضداد دارد و همین اضدادند که بیرون از خود هستند. وجدان انسان هستی او را ثابت می‌کند و این پدیده آگاهانه می‌اندیشد و اضداد را با تمام آگاهی می‌شناساند. از نگاه سارتر در کتاب تعالی آگو! «یک آگاهی نمی‌تواند جز خودش آگاهی دیگری را تصور کند.» (سارتر، ۱۳۹۴، ۱۰۰)

سارتر معتقد است این انتخاب است که به انسان هستی یا اصالت می‌بخشد. وی می‌گوید: «برای واقعیت انسانی هستی انسان وجود داشتن یعنی انتخاب کردن و انتخاب نکردن یعنی از وجود دست کشیدن.» (فلین، ۱۳۹۰، ۵۴) سارتر معتقد است کسی که دروغ می‌گوید هم هستی خود را انکار می‌کند و هم هستی دیگری را. او مانند یک میز است که برای خودش نه حقیقی است نه غیر حقیقی. شخصی که فریب می‌خورد دروغ را در ناخودآگاه آخود اندوخته می‌کند. و همان دروغ را به مردم دیگر انتقال می‌دهد چون نتوانسته سخن دروغ را از سخن راست منفک کند. (واربرتون، ۱۳۹۱، ص. ۲۸۲)

نقد سارتر به فرضیه دروغ در علم روانشناسی

سارتر در هستی و نیستی روان‌شناسی تحلیلی را نقد بررسی می‌کند سارتر که بحث سانسور را با این مثال مشخص می‌کند:

همانطور که ارگانها(بازرسی) برحسب عادت برای جلوگیری از ورود اسباب غیر قانونی ایستاده اند در امور روانی ما نیز سانسور کارهای فریب دهنده را مورد بررسی قرار می‌دهد و نمی‌گذارد اسباب غیر قانونی در وجدان اندوخته شود و آنچه اخلاقی است را در وجدان ناخودآگاه اندوخته می‌کند. سارتر معتقد است این نوع نگاه هیچ پایه و اساس تجربی ندارد. (Sartre, 1971: 50) زیرا «روان‌شناسی تجربی هنگامی که انسان را با تمایلاتش تعریف می‌کند، گرفتار ظاهر فریبنده‌ی ماهیت می‌شود.» (فرجی، ۱۳۸۹، ۱۶۵) همانطور که گفتیم انسان وجودش مقدم بر ماهیتش است. سارتر در واقع این نظر را که ناخودآگاه مجموعه است از انگیزه‌ها را به طور کامل رد می‌کند. سارتر معتقد است: «اگر ما به انگیزه‌های درونی مان اجازه می‌دهیم که بر ما حاکم شوند به این دلیل است که آگاهانه و آزادانه در این مورد تصمیم گرفته‌ایم.» (تودی، رید، ۱۳۷۹، ص ۷۷) در واقع از منظر سارتر دروغ را

1 . la transcendance de l'ego

2 .existence

3 .Unconscious

ناخودآگاه به خود آگاه می‌گوید. (واربرتون، ۱۳۹۱، ص. ۲۸۸) و از طرفی سارتر در کتاب انگیزه‌های روانی مسئله را مهمی را ذکر می‌کند که به این قرار است:

«بدیهی است کسانی که عادت به دروغ‌گویی دارند اعصاب خودداری و تملک آنها قوی است از این جهت لازم است که در مورد آنان احتیاط را از دست ندهند و چه بسا ممکن است در گفته‌های خود مطالبی بگویند که ظاهر حقیقت را داشته باشد پس نباید بدون دلیل برای آن ارزش قائل شد و اکثراً آنچه را که می‌گویند واکنش ضمیر ناخودآگاه آنها است که حوادث گذشته و آینده را با هم می‌آمیزند.» (۱۳۴۸، ص. ۲۸۴، ۲۸۵)

سارتر معتقد است سانسوری که روانشناسی افراد چون فروید از آن دم می‌زند خود دچار سوءباور است. زیرا اگر باور بود نباید دروغ را در خود می‌پذیرفت. روان‌اوی می‌گوید باید سوءباور را از خود دور کنیم تا وجدان بتواند وظیفه‌اش را انجام بدهد. زیرا نزد وجدان خودآگاه و ناخودآگاه یک باطن شیرین و یک باطن خیر وجود دارد. سارتر معتقد است روانشناسی حتی با سانسور نمی‌تواند عمل مابین خودآگاه و ناخودآگاه را برای ما روشن بسازد. (Sartre, 1971: 53-54)

از منظر روانشناسی چون فروید فعالیت سانسور به طور دائم مابین خود و فرا خود است طوری که اگر تنش‌های غریزی تکثیر شود نهاد از سانسور کمک می‌گیرد. فروید مقاومت را امری معرفی می‌کند که شخص برای پنهان داشتن حقیقت از خود نشان می‌دهد. «برای فروید، هر انسانی با خود اتاق تاریکی دارد که از محتویاتش آگاه نیست و این اتاق منشا تمام دگرگونی‌های او است.» (فرجی، ۱۳۸۹، ۱۶۱) اما سارتر معتقد است ناخودآگاه نمی‌تواند مرکز سوءباور یا دروغ باشد زیرا مربوط به خاطرات سالیان گذشته است از طرفی این مرکز خود آگاهی با تمام دگرگونی‌های خارج از خود مبارزه می‌کند. سارتر فرضیه فروید را در هستی و نیستی این طور نقد می‌کند: چگونه ممکن است سانسور بدون شناختن اندوخته‌های وجدانی از آنها استفاده نماید. سؤال سارتر از این قرار است: «آیا می‌توان دانستنی را به تصور آورد که بی‌خبر از خود باشد؟» (سارتر، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۷)

یکی از مواردی که بسیار مهم است این است که بسیار از قسمت‌ها کتاب هستی و نیستی شخص دورگو را با لفظ بیمار مشخص کرده است. به نظر می‌رسد که فردی که فاقد یک سری پارمترهای رفتاری باشد از منظر سارتر بیمار است زیرا خود سارتر اینطور می‌نویسد: «آزادی برای انسان کاملاً سالم است.» (سارتر، ۱۳۹۰، ص. ۲۰)

ایرادی که سارتر به روانشناسی وارد آورده است را موريس کرنستن^۱ در کتاب سارتر اینگونه شرح می‌دهد: «سارتر معتقد است این تعالیم فروید است که راه فرار از مسئولیت را باز کرده و انسان را

1. Sigmund Freud (1856 – 1939)

2. Consciousness

3. Maurice Cranston (1920 – 1993)

ساخته و پرداخته‌ی عوامل ناخودآگاه معرفی می‌کند. سارتر اعتقاد دارد آنچه انسان به آن عمل می‌کند بازتابی است از شخصیت او. اما نظریه‌های فروید را در رابطه با مفهوم (هوسهای ناهشیار) و (سرکوبی ناهشیارانه) را سارتر با نهایت خشونت و صراحت به خدعه و تزویر متهم می‌سازد و می‌گوید اشخاص اموری را انکار می‌کنند که اگر صداقت داشتند و در دل راست می‌گفتند، می‌دانستند چه می‌خواهند یا یک زمانی چه می‌خواستند.» (کرنستن، ۱۳۵۴: ص. ۸۸، ۸۹)

نتیجه‌ی گفته‌های سارتر به اینجا می‌رسد که دروغ یک امر متعالی است زیرا این نشان می‌دهد انسان قادر است به خود دروغ بگوید. و ایراد سارتر به ایده روان‌کاوی کلاسیک این است که می‌گوید اساس اندیشه آنها بر روی این جمله بنا شده است: "یک دروغ بدون دروغ گو" (سارتر، ۱۳۹۱، ص. ۱۹) که چنین چیزی از منظر سارتر غیر ممکن است زیرا انسان تنها برای تسلط داشتن بر دیگری خودآگاهانه دروغ می‌گوید.

نتیجه

در ابتدا می‌توان توجه داشت که سارتر ناخودآگاه روانشناسی را به هیچ عنوان نمی‌پذیرد. زیرا سارتر معتقد است اینکه بخواهیم یک ذهن ناخودآگاه را برای انسان تعریف کنیم این به واقع راه‌گیزی است برای آنکه انسان دلیل تراشی کند که آزاد نیست و مسئولیت زندگی خود را بر دوش دیگران بیندازد. اما مشکل اینجاست که سارتر به نوعی مبحث روانشناسی صرف را با فلسفه خلط کرده است. یعنی او در بعضی از بخش‌ها حتی تفسیر فلسفی که همانا ماهیت و ویژگی یک امر رفتاری است برای ما توضیح نمی‌دهد. و دیگر اینکه او تعریفی قانع‌کننده و کافی برای نبودن ناخودآگاه ارائه نمی‌دهد. او تنها می‌گوید انسان خودآگاهانه دروغ می‌گوید تنها به این دلیل که شخص دروغگو می‌داند که می‌خواهد دیگری را بفریبد. یعنی از قصد خود کاملاً واقف و آگاه است.

از طرفی نشان دادیم سارتر می‌گوید بین دروغ و سوءباور تفاوت وجود دارد. زیرا ممکن است کسی به دیگران دروغ بگوید، یعنی به آنها چیزی بگوید که کاملاً از نادرستی آن آگاه است. ولی در سوءباور یا فریب و دغل، آمیزه‌ای از دانستن و ندانستن در کار است، یعنی امکان همان چیزی که مبتنی بر این واقعیت است که آنچه هست (گذشته اش) نیست و آنچه نیست (امکانات یا آینده اش) هست.

منابع فارسی

- احمدی، بابک، (۱۳۸۴). آنچه سارتر می نوشت، تهران: نشر مرکز.
- بلاکهام، ه.چ، (۱۳۹۱). ۶ متفکر اگزیستانسیالیسم، ترجمه‌ی محسن حکیمی، تهران: نشر مرکز.
- تودی، فلیپ، هاروارد رید، (۱۳۷۹). سارتر، ترجمه‌ی روزبه معادی، چاپ: دوم، تهران: شیرازه.
- زیر نظر مصطفی رحیمی، کتاب زمان ویژه ی ژان پل سارتر، تهران: انتشارات زما
- ژنه، ژان، (۱۳۴۷). کلفت‌ها، ترجمه‌ی بهمن محمص، تهران: نشر روزن.
- سارتر، ژان پل، (۱۳۴۸). انگیزه‌های روانی، ترجمه‌ی ع. سبحانی، تهران: مطوعاتی فخری.
- _____ (۱۳۴۹). شیطان و خدا، ترجمه‌ی ابولحسن نجفی، چاپ سوم، تهران: انتشارات نیل.
- _____ (۱۳۶۴). چرخنده، ترجمه‌ی روشنک داریوش، تهران: روشنگر.
- _____ (۱۳۸۷). کلمات، ترجمه‌ی امیر جلال‌دین اعلم، تهران: انتشارات نیلوفر.
- _____ (۱۳۸۷). درباره‌ی نمایش، ترجمه‌ی ابولحسن نجفی، چاپ دوم، انتشارات نیلوفر
- _____ (۱۳۸۸). مردگان بی کفن و دفن، ترجمه‌ی پری صابری، چاپ: سوم، تهران: نشر قطره.
- _____ (۱۳۸۸). ادبیات چیست؟، ترجمه‌ی نجفی و رحیمی، چاپ هشتم، انتشارات نیلوفر.
- _____ (۱۳۸۹). اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه‌ی مصطفی رحیمی، چاپ: سیزدهم، تهران: انتشارات نیلوفر.
- _____ (۱۳۹۰). نکراسوف، ترجمه‌ی قاسم صنعوی، تهران: نشر پارسه.
- _____ (۱۳۹۰). سن عقل، ترجمه‌ی منوچهر کیا، تهران: نشر سمیر.
- _____ (۱۳۹۰). خلوتکده، ترجمه‌ی قاسم صنعوی، تهران: کتاب پارسه.
- _____ (۱۳۹۰). زنان تروا، ترجمه‌ی قاسم دهنوی، تهران: کتاب پارسه.
- _____ (۱۳۹۱). روانکاو و وجودی، ترجمه‌ی احمد سعادت، چاپ: دوم، انتشارات: دیبا.
- _____ (۱۳۹۴). تعالی اگو، ترجمه‌ی عادل مشایخی، تهران: ناهید.
- _____ (۱۳۹۴). هستی و نیستی، ترجمه‌ی مهستی بحرینی، تهران: نیلوفر.
- فرجی، علی رضا، (۱۳۸۹). اگزیستانسیالیسم و بن بست ایدئولوژیک، تهران: رشش.
- فلین، توماس، (۱۳۹۰). اگزیستانسیالیسم، مترجم حسین کیانی، تهران: بصیرت.
- کرنستن، موریس، (۱۳۵۴). ژان پل سارتر، ترجمه‌ی منوچهر بزرگمهر، تهران: خوارزمی.
- لایون، ت.ز، (۱۳۸۴). از سقراط تا سارتر، ترجمه‌ی پرویز بابایی، انتشارات: آگاه.

- مگی، برایان، (۱۳۹۲) سر گذشت فلسفه، ترجمه‌ی حسن کامشاد، چاپ: پنجم، ناشر: تهران، نشر نی.
- واربرتون، نایجل، (۱۳۹۱). آثار کلاسیک فلسفه، ترجمه‌ی مسعود علیا، چاپ: پنجم، تهران: نشر ققنوس.

منابع انگلیسی

- Barker, Arnold, (2002). Who is so bad about bad faith, in:
- “<http://www.society-for-philosophy-in-practice.org/journal/pdf/5-2%2046%20Arnold-Baker%20-%20Bad%20Faith.pdf>”
- Hymers, Michael, (1989). Bad Faith, Published by: Cambridge University Press.
- Ronald E. Santoni, (1978). Bad Faith and `Lying to Oneself`, Published by: International
- Phenomenological Society.
- Sartre, Jean-Paul, (1971). Being and nothingness, Pocket Books.
- Solaman, Shauna, what is bad faith, in:
- “www.hilosophia.blueobservatory.com/athena/phi54sSartre.pdf”

